

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۱۹
تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۱۵

فصل نامه علمی - تخصصی عصرآدینه
سال هشتم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۴

غیبت موسی علیه السلام و بازتولید نظام مشترک روایی

^۱ حمید تلخابی
^۲ نعمت باقری فرد
^۳ مجید تلخابی

چکیده

این مقاله با رویکرد ریخت شناسانه به روایت تاریخی منجی غایب، واحدهای تشکیل دهنده آن را با غیبت حضرت موسی علیه السلام از میان قومش تطبیق می دهد تا نظام مشترک این دو روایت روشن شود. با وجود جزئیات متفاوتی که این دو روایت تاریخی از آن تشکیل شده اند، الگوی واحدی آنها را به هم پیوند می دهد. این الگو که برگرفته از پژوهش های پراپ و هم فکرائش است، اجازه می دهد تا انواع روایت های تاریخی را بر محور این الگو تجزیه و تحلیل کند. غیبت منجی، زمینه ساز مؤلفه ها و رویدادهایی است که در زندگی حضرت موسی علیه السلام به شکل الگویی مثالی و تکرارشونده نمود یافته است و در دیگر روایت های مرتبط با منجی نیز بازتولید می شود. این مقاله که به روش تحقیق کتاب خانه ای - اسنادی نوشته شده است، با نظریه ریخت شناسی این روایت تاریخی، انواع کنش گران فعال در آن را شناسایی می کند و الگوی واحدی از یک گفتمان دینی در باب غیبت و منجی ارائه می دهد، به گونه ای که این الگو تنها در این روایت، بلکه در دیگر روایت هایی هم به چشم می خورد که حول محور غیبت و انتظار سامان گرفته اند.

کلیدواژگان

منجی، غیبت، پراپ، ریخت شناسی، غیبت حضرت موسی علیه السلام، غیبت حضرت امام عصر علیه السلام.

۱. دانشجوی دکتری حکمت هنر (نویسنده مسئول) (talkhabi64@yahoo.com).

۲. کارشناس ارشد پژوهش هنر.

۳. استادیار جامعه المصطفی العالمیه.

باور به وجود و ظهور فردی در کسوت منجی جزو کهن‌الگوهای است که همواره فکر بشر را به خود معطوف داشته و زمینه‌ساز دستاوردهای جریان‌سازی در طول تاریخ شده است. بشر همواره از وضعیت اکنونی خویش به سمت وضعیتی ایده‌آل متمایل بوده و در تحقق آن تلاش کرده است. بسیاری از تغییرات و تحولات جامعه‌ی بشری را می‌توان پی‌آمد این میل و نیاز فطری دانست. انتظار برای ظهور منجی، برخلاف تعریف شایعی که وجود دارد و آن را معادل دست روی دست گذاشتن فرض می‌کند، زمینه و بستر مناسبی برای فراخوان و تداعی این میل ذاتی و فطری است. گویی فرد منتظر، همواره آمادگی لازم را برای تغییر وضعیت اکنونی خود به وضعیت ایده‌آل در خود مهیا می‌سازد. چنین رویکردی با توصیف پراپ^۱ از روایت هم‌خوانی می‌یابد که می‌گوید: «تغییر از یک پاره به پاره درست شده دیگر» این تعریف از روایت، نقطه شروع بررسی‌های پراپ به حساب می‌آید. او این تغییر پاره‌ها را «رخداد» می‌نامد. به نظر او، «رخداد»، اساس هر روایت است. (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۸) پراپ در ضمن مطالعات ریخت‌شناسانه‌اش درباره‌ی قصه‌ها و داستان‌های کهن و اساطیری، فارغ از موضوع و داستان‌شان که با دیگر داستان‌ها تفاوت دارند، به نظام پنهان و مشترکی در بین تمام این داستان‌ها پی برد. پراپ، مطالعاتش را بر اساس قواعد صوری انجام داد. به همین دلیل، اثرش را ریخت‌شناسی خواند. نزد او، واژه «ریخت‌شناسی» به معنای توصیف حکایت‌ها «بر اساس واحدهای تشکیل‌دهنده آنها و مناسبات این واحدها با یکدیگر و با کل حکایت است.» (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۴۴-۱۴۵) در واقع، او با انجام مطالعه تطبیقی در مورد قصه‌های مختلف متوجه شد که تمام این متون، سازمانی نهفته، شبیه هم هستند. وی به این نتیجه رسید که تمام قصه‌های مورد مطالعه‌اش را می‌تواند به نظامی مشترک تقلیل دهد و این نظام مشترک از عناصری تشکیل شده است که با یکدیگر پیوند دارند. او این قصه‌ها را از جنبه ساختاری بررسی کرد و هدفش این بود تا دریابد کدام مجموعه قوانین، ساختار یک قصه را می‌سازند؟

با دقت در مفهوم «انتظار» و شخصیت وابسته به آن یعنی «منجی» و با الگو قرار دادن

1. Propp

مطالعات پراپ درمی یابیم که در تمام روایت ها و داستان هایی که حول محور انتظار و منجی سیر می کنند، ساختار مشابهی در کار است که کارکردهای تکرارشونده ای را بازتولید می کند و آنها را در داستان های مرتبط با بحث انتظار و منجی رقم می زند. در این نوشتار سعی بر آن است تا ضمن بررسی این واحدهای مشترک در روایت زندگی حضرت موسی (دوره پنجم از زندگانی این پیامبر اولوالعزم) و حضرت مهدی (عج)، بر این نکته تأکید شود که مفهوم منجی و اجزای روایت ساز آن صرفاً مختص وضعیت غیبت امام عصر (عج) نیست و در طول تاریخ، نمونه های بسیاری را با کلان روایت منجی می توان تطبیق داد و بررسی کرد.

دوره پنجم زندگی حضرت موسی - سفر حضرت موسی به کوه طور - مبتنی بر موقعیتی است که زمینه ساز خرده موقعیت های دیگر درباره ی منجی می شود که از ظرفیت های این موقعیت به نفع نشان دادن بحث منجی می توان بهره برد. در واقع، این دوره از زندگی حضرت موسی، دربردارنده ی عناصر مشترک و تکرارشونده ای درباره بحث غیبت و منجی است و با عناصر و مؤلفه های آن هم خوانی و تطبیق دارد. غیبت به معنی آن است که طالبان نیل به محضر امام نتوانند به آسانی به مقصود خود برسند. بنابراین، غیبت انبیای دیگر - در اینجا دوره پنجم زندگی حضرت موسی - را نیز می توان دوران غیبت ایشان خواند. این دوران با دوران غیبت کبرای حضرت حجت مانندگی دارد. امام باقر (عج) نیز با اشراف به این شباهت و اشتراک می فرماید: «شباهت حضرت مهدی (عج) به موسی (عج)، طولانی بودن ترس و غیبت آن حضرت و مخفی بودن ولادتش و سختی شیعیانش از آزارها و خوارداشت های بعد از غیبت آن حضرت است تا آنکه خداوند اجازه ظهور و یاری و پیروزی او بردشمنانش را صادر کند.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۱، ۲۱۲) در واقع، در دیدگاه امام باقر (عج) نیز بر مشابَهت ساختاری این دو غیبت و سلسله مفاهیم مرتبط با آن تأکیدی احساس می شود.

«انتظار به معنای چشم به راه بودن و آرزوی تحقق نوید جهانی انسان به فرج و گشایش، دربردارنده ی سعادت، خوش بختی و رهایی بشر است. انتظار، همواره آماده شدن برای پذیرش امری است که توقع رخداد آن می رود. این انتظار، سازنده، تعهدآور و تحرک بخش بوده و یکی از سنت های جاری در تاریخ بشر است. به عبارت دیگر، «غیبت منجی، سنتی دیرینه و الگویی جاافتاده است. این مضمون دینی دارای معانی و

تلویحات مهدوی بوده، نقش مایه‌ای است که به صورت فراگیر، ایده‌ی روایی را متأثر می‌سازد و آن را پویا و پرتحرک می‌نماید.» (تلخابی و باقری فرد، ۱۳۹۴: ۸)

با تحلیل و بازخوانی دوباره موقعیت‌هایی که قهرمان (در اینجا، حضرت موسی و حضرت مهدی علیه السلام) در آنها ناپدید شده است، کیفیت‌های شگفت‌انگیزی از عناصر داستانی موجود در این موقعیت‌ها آشکار می‌شود و از آن گذشته، برخی الگوهای تکرارشونده در این دو غیبت، نظام واحد و مشترکی از بحث غیبت و منجی را موجب می‌شوند.

الگوی برساننده روایت در غیبت منجی

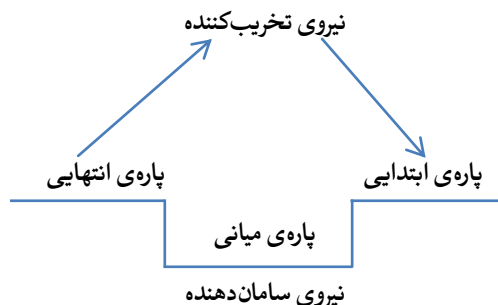
آنچه از تاریخ و رویدادهای آن به ما رسیده، در قالب روایات و داستان‌هایی است که از انسجام ساختاری و روایی بالایی برخوردارند و مؤلفه‌های مورد نیاز درام را دارند. چه بسا، بسیاری از قاعده‌های درام، از بطن همین روایات و داستان‌ها به دست آمده‌اند. به عبارت دیگر، تاریخ وقایع و حقایق، ساختاری روایت‌گون دارد و خود را به شکل الگوهای روایی منسجمی ارائه می‌دهد. تعریف روایت، محمل تفسیرهای گوناگونی است. باید در نظر داشت که تعاریف محتوایی از روایت، همواره قابل تشکیک است و معمولاً دایره‌ی شمول کافی و کاملی ندارند. به این معنی که همواره می‌توان از زاویه‌ای دیگر، تعریفی ارائه کرد که تعریف‌های دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و جنبه‌های دیگری از موضوع و روایت را روشن سازد. در واقع، رویکرد تحلیل محتوایی داستان‌ها، ما را با انبوه متفاوت و رنگارنگی از شخصیت‌ها و نقش‌هایشان روبه‌رو می‌سازد. پراپ بعد از بررسی قصه‌های پریان به این نتیجه رسید که هرگونه طبقه‌بندی براساس عناصر داستان یا درون‌مایه‌ها «فاقد نظام و منطق درونی خواهد بود.» (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۴۵) با این حال، رویکرد ریخت‌شناسانه‌ی او و هم‌فکرانش، تقلیل دادن روایت به عناصر بنیادین است و کوچک‌ترین و اساسی‌ترین واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی روایت را برجسته می‌سازد و تمامی شخصیت‌ها و کارکردهایشان را در دایره‌ی مشخص و محدودی سامان می‌دهد و نظام مشترکی از آنها ارائه می‌دهد که قابل طبقه‌بندی است و امکان تطبیق آنها را در دیگر روایت‌ها میسر می‌سازد. پراپ و هم‌فکرانش با این شیوه دریافتند که همه داستان‌های موجود را به عناصر تشکیل‌دهنده‌شان می‌توان تقلیل داد و براساس این عناصر، الگوی

ساختِ روایت را ارائه کرد. در واقع، روش آنها به جای افزودن به انبوه تعریف‌های موجود از روایت، خود روایت را به جزئیات و واحدهای تشکیل‌دهنده‌اش محدود می‌سازد تا الگوی مشخص و فراگیری را از آن استخراج کند و دستور زبان روایت‌ها، نظام حاکم بر انواع روایی و ساختار آنها را دریابد.

این نوشتار با تأکید بوجه صوری روایت، آن را با دیدگاه‌های ریخت‌شناسانه‌ی پراپ و هم‌فکرانش تطبیق می‌دهد و وجوه اشتراک مفهوم غیبت و ضرورت یافتن ظهور منجی را در دو روایت غیبت حضرت موسی و حضرت مهدی (عج) تحلیل می‌کند. در هر دو روایت، علاوه بر شخصیت‌های قابل تطبیق، کارکردهای مشابهی در کار است که می‌تواند الگوی واحدی از مفهوم غیبت و منجی را تداعی کند.

همان‌طور که اشاره شد، از دید اندیشمندانی چون پراپ و گرمس،^۱ روایت از سه پاره تشکیل شده است و حرکت از پاره‌ی اول به پاره‌ی انتهایی را شامل می‌شود. دو پاره‌ی ابتدایی و پاره‌ی انتهایی با یکدیگر تشابه و تفاوت دارند. در پاره‌ی ابتدایی، همه چیز در حالت تعادل قرار دارد، در صورتی که در پاره‌ی انتهایی، حداقل یک تغییر و تحول وجود خواهد داشت. این تغییر حتماً با پاره‌ی ابتدایی ارتباط مستقیم دارد. روی هم رفته، بنیان روایت در درام داستان محور، از سه بخش اساسی تشکیل شده است: موقعیت (پاره‌ی) اولیه؛ موقعیت (پاره‌ی) بینابین؛ موقعیت (پاره‌ی) ثانویه. این سه مرحله، شرح تبدیل شدن موقعیتی به موقعیت دیگر و گذر از مرحله‌ی نخست به مرحله‌ی سوم است. این گذار، قاعده‌ی نهایی و اساسی هر شکل و روایت است که «بنیان ساختاری هر روایت از سه پایه‌ی اصلی تشکیل شده است: ۱- وضعیت پایدار؛ ۲- گذر؛ ۳- وضعیت پایدار» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۲۱) این گذار به عنوان معیار کلان در ایجاد طرح و توطئه به شمار می‌رود. معیاری که امکان تجزیه و تحلیل ساختار روایت را بر مبنای جمع‌بندی‌های محتوایی به وجود می‌آورد. در این بین، دو نیروی تخریب‌کننده و نیروی سامان‌دهنده، سیر گذر از وضعیت پایدار اولیه به وضعیت بحرانی و در پایان، وضعیت پایدار جدید را میسر می‌سازند.

1. Greimas



در مفهوم انتظار و ظهور منجی نیز چنین الگویی به چشم می‌خورد؛ فرد در پاره و موقعیت اولیه‌ی انتظار، خواستار ظهور منجی است، اما وضعیتی پایدار دارد. این انتظار در پاره‌ی میانی از سوی نیروی تخریب‌کننده جهت و تحرک می‌یابد و برای تحقق یا میل به ظهور منجی، سیری از رخدادها را دامن می‌زند. در واقع، نقطه‌ی قانونی تغییرات و ایجاد بحران در پاره‌ی میانی به دلیل اعمال فشار نیروی تخریب‌کننده روی می‌دهد و زمینه‌ی برهم خوردن تعادل به وجود می‌آید. در پاره‌ی سوم یا پاره‌ی انتهایی براساس ورود نیروی سامان‌بخش، مجموعه رویدادهایی در قالب روایتی معنادار و منسجم رقم می‌خورد و تعادلی دیگر و در شکلی معمولاً بهتر و بالاتر برقرار می‌شود. در این معنا، انتظار از تعریفی انفعالی به رخدادی فعال و پویا بدل می‌شود و علاوه بر طنین معنایی چندگانه، مجموعه‌ی به هم تنیده‌ی رویدادهای داستانی را به راه می‌اندازد. در واقع، تأکید نظری این نوشتار بر این فرض استوار است که مفهوم منجی، در بسترو اتمسفری کارآیی و موضوعیت دارد که مفاهیم و عناصر دیگری را در کنار خویش استوار سازد و با آنها ارتباطی ارگانیک یابد. در نظر گرفتن صرف شخصیت منجی، روایت کامل و واصل به منظوری را موجب نمی‌شود. منجی در ارتباط با عناصر و کارکردهایی نمود دارد که لازم و ملزوم آن هستند. وجود و ظهور منجی بدون در نظر گرفتن عناصر مکمل آن و کارکردهای آن‌ها که ظهور وی را ضرورت می‌بخشند، بی‌معنی است. در الگوی روایی پراپ، این مجموعه روابط بین عناصر هستند که نقش گفتمانی درند و روایت را تا رسیدن به ساختاری منسجم و نهایی همراهی می‌کنند و هیچ یک از عناصر، به تنهایی و به طور مستقل، کامل‌کننده‌ی روایت نیستند. از این رو، مطالعات پراپ فقط روی کارکردها استوار است و به شخصیت‌هایی که این کارکردها را انجام می‌دهند، اهمیت نمی‌دهد.

از دید او، کارکردها کوچک‌ترین واحد روایی هستند.

در ادامه‌ی مطلب به این عناصر و کارکردها و ارتباط ارگانیک آنها با هم می‌پردازیم و بحث منجی و کارکردهای مرتبط با این مفهوم را از خلال نظریه پراپ و گرمس بازبینی می‌کنیم. بر اساس نظریه‌ی این افراد، رخدادها در یک مدل بسیار ساده و انتزاعی و البته فراگیر قرار می‌گیرند. بر اساس پژوهش‌های این پژوهشگران، تمام روایت‌ها بر مبنای یک «ابرساختار»^۱ پایه‌ریزی شده‌اند که آن را «طرح کلی روایت»^۲ یا طرح پنج تایی (به دلیل پنج مرحله بودن آن) می‌گویند. بر این اساس، روایت به این صورت تعریف می‌شود: تغییر و تحول از یک حالت به حالت دیگر. این تغییر و تحول از سه عنصر تشکیل شده است:

۱- عنصری که روند تغییر و تحول را به راه می‌اندازد (یا همان نیروی تخریب‌کننده در داستان)؛

۲- عنصر پویایی که این تغییر و تحول را تحقق می‌بخشد یا تحقق نمی‌بخشد؛

۳- عنصر دیگری که این روند تغییر و تحول را خاتمه می‌دهد (یا همان نیروی

سامان‌دهنده در داستان). (Reuter, 1991: 31)

گرمس این سیر و گذر از لایه‌های ژرف و انتزاعی به سوی لایه‌های روبی و عینی را «سیر زایشی معنا» می‌نامد. «سیر زایشی معنا»، سه لایه مختلف یعنی ژرف ساخت، لایه میانی و روساخت دارد. لایه معنایی روایی که لایه میانی به حساب می‌آید، شامل معناشناسی روایتی و نحو روایتی است. در معناشناسی روایتی، ارزش‌هایی انتزاعی و مقوله‌هایی که در معناشناسی بنیادی و در ژرف ساخت وجود دارد، به شکل نقش‌های انتزاعی و ناب تجسم می‌یابند، مانند نقش موضوع ارزشی که در خود، محتوای یک مقوله معناشناسی را همراه دارد.

گرمس در تکمیل بحث‌های پراپ بر انواع کنش‌گران روایت تأکید می‌کند و الگویی ثابت از این کنش‌گران ارائه می‌دهد که در روایت‌های مختلف قابل شناسایی و ارائه هستند. تعداد کنش‌گران در الگوی کنش‌گران یا نحو روایت شش کنش‌گراست، اما روایت می‌تواند فقط برخی یا همه آنها را داشته باشد:

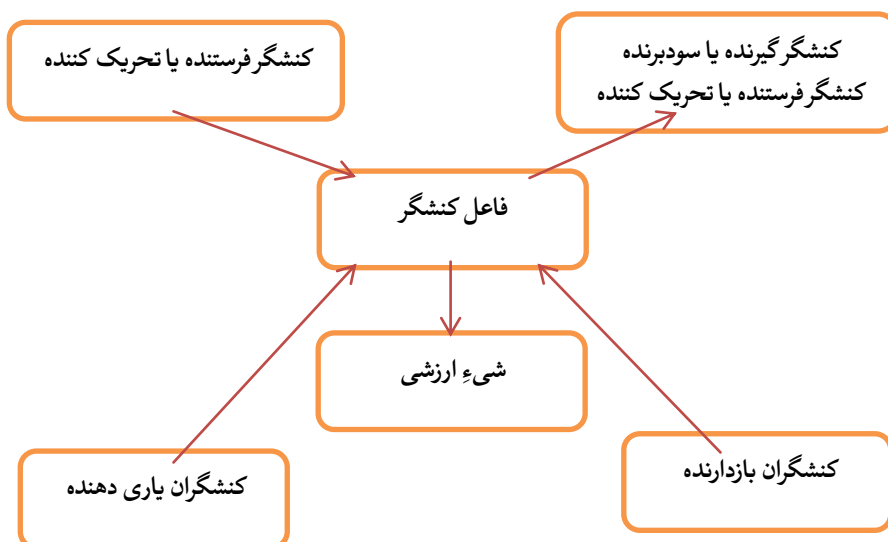
۱- کنش‌گرفتار یا تحریک‌کننده یا مسبب: او کسی است که فاعل کنش‌گرا به

1. Super - Structure
2. Schema Canonique

مأموریت می فرستد و دستور اجرای فرمان را می دهد.

- ۲- کنش گر گیرنده یا سودبرنده: او کسی است که از کنش فاعل کنش گرسود می برد.
- ۳- کنش گر فاعل: او کسی است که عمل می کند و به طرف شیء ارزشی خود می رود.
- ۴- کنش گرشئیء ارزشی: او هدف و موضوع فاعل کنش گراست.
- ۵- کنش گر بازدارنده: او کسی است که مانع می شود تا فاعل کنش گر به شیء ارزشی برسد.

- ۶- کنش گریاری دهنده: او کسی است که به فاعل کنش گر کمک می کند تا به شیء ارزشی برسد. (Riffaud, 2002: 55)



خلاصه داستان دوره پنجم حضرت موسی

پس از هلاک فرعون، قوم بنی اسرائیل در انتظار احکام جدید بودند و از موسی خواستار کتاب آسمانی شدند تا مطابق دستورالعمل های آن رفتار کنند. موسی این کتاب و مجموعه احکام را از خداوند درخواست کرد. خداوند او را به کوه طور و پرداختن به سی شبانه روز عبادت و روزه فراخواند. سی شبانه روز با عبادت و مناجات موسی به درگاه خدا گذشت. خداوند ده شبانه روز دیگر بر مدت عبادت موسی افزود و در این فاصله، موسی به جایگاهی دست یافت که خداوند با گفتار ازلی خود با وی سخن گفت و قدرت تجلی خود را به وی نشان داد و وی را امانت دار پیام خویش ساخت. موسی به همراه

امانتی که رسالتش بود، نزد قومش برگشتت که در فاصله غیبت چهل روزه و بر اثر جوسازی های سامری دچار تردید شده و به گوساله پرستی پرداخته بودند. قبل از اینکه موسی علیه السلام برای مناجات با خدای سبحان و نزول تورات از شهر بیرون رود، به مردم گفته بود که غایب بودن وی از آنها سی روز طول می کشد. وقتی به موسی دستور داده شد ده روز دیگر بماند و بازگشت موسی علیه السلام ده روز به تأخیر افتاد، بنی اسرائیل گفتند: «موسی علیه السلام به وعده ای که به ما داده بود، عمل نکرد.» (محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۶: ۲۶۸)

سامری از تردید و دودلی قوم بنی اسرائیل بهره برد و با دروغ گو خواندن موسی و استفاده از میل و اشتیاق قوم برای بت پرستی، گوساله ای آوازخوان ساخت و مردم را به پرستش آن فراخواند و گمراه کرد. در روایات هست که پیش از رفتن موسی به سوی کوه طور، بنی اسرائیل در مسیر بیت المقدس با قومی مواجه شدند که بت می پرستیدند. بنی اسرائیل چنان تحت تأثیر این مراسم قرار گرفتند که از موسی خواستند معبودی برای آنان قرار دهد. از این داستان برمی آید که بنی اسرائیل مستعد بت پرستی بودند و بهانه گیری های مفرط آنان نیز از سر همین تمایل به بت پرستی بود. در غیاب موسی و در فاصله ی ده روز دیگرکرد موسی، بخش بزرگی از آنها به بت پرستی گرویدند. در این بین، تلاش های هارون، جانشین موسی راه به جایی نبرد و حتی نزدیک بود به خاطر سرزنش بنی اسرائیل جانش به خطر افتد. در واقع، او نماینده ی منتظرانی بود که هنوز به موسی و بازگشتش ایمان داشتند، اما راهکار لازم برای هدایت و مدیریت بنی اسرائیل را نداشت. تنها بازگشت دوباره ی موسی بود که سبب شد بنی اسرائیل به سختی و دشواری، متوجه گمراهی شان شوند. موسی پس از آگاهی از گمراهی و بت پرستی از بنی اسرائیل به تندی با چند دسته صحبت کرد. وی ابتدا از نافرمانی قوم و بی اعتمادی به وعده ی خداوند با مردم سخن گفت. مردم، سامری را مسبب گمراهی خویش دانستند و تقصیرها را به دوش او انداختند. روی دیگر خطاب موسی به سمت هارون بود که نماینده موسی در غیابش بود. موسی از او توضیح خواست که چرا علیه بت پرستان و فتنه انگیزان واکنشی نشان نداده است. هارون گفت فکر می کرده است که واکنش نشان دادنش باعث ایجاد تفرقه در قوم می شود و می ترسید اگر با بت پرستان مبارزه کند، موسی، او را بازخواست خواهد کرد. او به بازگشت موسی باور داشت، اما تلاش او برای خنثی کردن گمراهی سامری کفایت

نکرد. در واقع، در مقابل نیروی تخریب‌گر سامری به نیروی بزرگ‌ترو والاتری از نیروی هارون نیاز بود که این نیرو تنها در موسی به عنوان منجی قوم تبلور یافته بود. جالب این جاست که گفته‌اند نام اصلی سامری، موسی بن ظفر بوده و بعدها به سامری تغییر نام یافته است. در واقع، موسی در مقابل نیرویی در حد و اندازه‌های خود، اما در جهتی معکوس صف‌آرایی کرد؛ تقابل خیر و شر که در اشکال مختلف نمود می‌یابد. سامری راه و آیین خود را زیباتر از آیین موسی می‌دانست و از این رو، به آن جذب شده بود. سرانجام موسی، سامری را از جامعه طرد کرد و نفرین موسی در حق او محقق شد؛ چون سامری در تنهایی و عزلت و بیماری جان داد. بنا بر روایتی، خداوند، سامری، «مدعی دروغین» را به بیماری مرموز و واگیرداری مبتلا ساخت که تا زنده بود، کسی نمی‌توانست با او تماس بگیرد. چون به آن بیماری مبتلا شد، او سر به بیابان‌ها نهاد و همچنان گرفتار بیماری و نفرت جامعه بود تا به هلاکت رسید. (قرطبی، ۱۴۰۵ق: ج ۶، ۲۸۱) به این ترتیب، موسی برای چندمین بار، بنی اسرائیل را از انحراف و سقوط نجات داد. آن‌ها از کرده خود پشیمان شدند و از پروردگار خود طلب آمرزش کردند. خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «توبه آن‌ها زمانی صحیح است که نفس خویشان را بکشند؛ یعنی هواهای نفسانی را سرکوب کنند و آن را از شرارت‌ها و تبه‌کاری‌ها پاک گردانند و از هرگونه تمایلات نفسانی رها سازند. در این صورت، خداوند، توبه آن‌ها را خواهد پذیرفت».^۱

تحلیل روایی داستان دوره پنجم حضرت موسی و تطبیق آن با الگوی منجی

در این قسمت با نظریه نظام مشترک حاکم بر انواع روایت، مفهوم انتظار در دو روایت تاریخی مشهور یعنی غیبت چهل روزه حضرت موسی علیه السلام از میان قومش و غیبت امام دوازدهم شیعیان، بررسی و الگوی برساننده‌ی هردو واکاوی می‌شود. فرضیه محوری این مقاله بر این اصل استوار است که با وجود تفاوت مضمونی و عناصر تاریخی این دو روایت، دستور زبان و الگوی ساختاری مشابهی در هردو روایت وجود دارد که با یکدیگر هم‌پوشانی نظری می‌یابند.

به طور معمول، زندگی حضرت موسی علیه السلام به پنج دوره‌ی مشخص تقسیم می‌شود که

۱. نک: سوره‌های بقره، آیه ۵۴؛ اعراف، آیات ۱۴۴ و ۱۴۵؛ طه، آیات ۸۵ - ۹۷.

هریک، محمل رویدادهای مهم و سرنوشت‌سازی در زندگی حضرت موسی بودند و در سرنوشت قوم بنی اسرائیل تأثیر بسزایی داشتند. از بین این پنج دوره، بردوروی پنجم زندگانی حضرت موسی یعنی نحوه تعامل حضرت با قوم بنی اسرائیل و رویدادهای مربوط به این برهه تمرکز کرده‌ایم؛ چون غیبت چهل روزه‌ی موسی برای دریافت احکام الهی در این برهه اتفاق می‌افتد. در این دو موقعیت یادشده، همسانی‌های بسیاری با موقعیت غیبت امام عصر علیه السلام می‌توان برشمرد. این همسانی‌ها و اشتراکات صرفاً اتفاقی نیستند و بنا بر دیدگاه ریخت‌شناسانه‌ی این مقاله، بیانگر الگوی ساختاری مشابهی هستند که این دو روایت و روایت‌های همسان دیگر در بستر آن شکل گرفته‌اند.

عناصر مرکزی روایت در هر دو روایت تاریخی، مفهوم غیبت و ظهور منجی و رهایی است. حضرت موسی علیه السلام در حکم منجی قومش از دست گمراهی و فریب‌کاری‌های سامری عمل می‌کند و آنها را از گمراهی و عذاب الهی می‌رهاند. حضرت مهدی علیه السلام نیز در قالب منجی آخرالزمانی ظهور می‌یابد با این تفاوت که او تنها منجی قومش نیست و دایره‌ی شمولش، کل بشریت را در بر می‌گیرد. البته پیش‌درآمد این نجات و رهایی، غیبت است. منجی برای مدتی از نظرها غایب می‌شود. این غیاب نه تنها کارکردی انفعالی و خنثی ندارد، بلکه آغازی بر شکل‌گیری رویدادهایی است که در نهایت به ظهور منجی و نجات بخشی او ختم می‌شود. این غیاب از دو منظر قابل تأمل است؛ یکی اینکه فرصت‌هایی را برای «مدعی دروغین» فراهم می‌سازد تا توان تخریبی خود را اعمال کند و جریان تازه‌ای را در بطن روایت موجب شود. از سوی دیگر، محک و آزمونی است برای کسانی که مورد خطاب مدعی دروغین قرار می‌گیرند. از منظر مطالعات پراپ و رویکرد ساختارگرایانه‌اش، اگر شخصیت‌های این دو روایت تاریخی را در گیومه قرار دهیم، با کارکردهای مشابهی روبه‌رو می‌شویم که از الگوی واحد و همسانی پیروی می‌کنند. برای نمونه، هر دو روایت دارای یک پی‌رنگ اصلی هستند که کنش‌گران کنش‌های خود را روی همین محور انجام می‌دهند.

۱. پاره ابتدایی

موسی برای درخواست نزول احکام الهی - تورات - به کوه طور می‌رود و هارون را

جانشین خود در میان بنی اسرائیل قرار می‌دهد. در واقع، موسی در حکم کنش‌گر فرستنده، نقش کنش‌گر فعال را به هارون اعطا می‌کند. هارون موظف است تا بازگشت دوباره‌ی موسی، هدایت و رهبری قوم بنی اسرائیل را برعهده بگیرد. هارون به همراه قومش نقش کنش‌گر گیرنده را نیز دارد که از ظهور موسی در قالب رهایی و نجات سود می‌برد. در این وضعیت که در بردارنده‌ی تعادل اولیه است، نطفه‌ی آغاز روایت شکل می‌گیرد؛ موسی از هارون و قوم خود دور می‌شود و آنها را در وضعیت انتظار باقی می‌گذارد. جدایی او از قومش، سرآغاز رویدادهای پسینی است و چه بسا این غیاب در حکم آزمونی برای محک و سنجش انتظار واقعی هارون و قومش است. خداوند متعال به منظور امتحان قومش، ظهور آن حضرت را به تأخیر انداخت تا آنان که گوساله پرستیدند، از خداپرستان جدا شوند. در مورد حضرت مهدی علیه السلام نیز خداوند، ظهورش را به تأخیر انداخته و منتظران را به آزمون کشانده است. تنها افرادی که در ایمان خود راسخند، شایستگی رستگاری را دارند. در واقع، غیاب رهبر قوم، سنگ عیاری برای افراد است تا ایمان واقعی نمود یابد و آنان که تنها به دلیل شرایط و مصلحت‌ها، همراه مؤمنان هستند، دستشان رو شود.

این مرحله از زندگی موسی، نمونه کوچکی از شرایط آخرالزمانی است که باعث به وجود آمدن نقش‌ها و نقش‌پردازان تازه‌ای می‌شود. یکی از این نقش‌ها فعال شدن نیروی تخریب‌کننده است که در داستان موسی، سامری نام دارد و در روایت غیبت امام عصر علیه السلام، ملقب به دجال است که به آن اشاره می‌شود. فرد منتظر (کنش‌گر فعال) یا شخصیت جست‌وجوگر باید در مسیر رسیدن به خواسته خود محک بخورد و امتحان پس دهد. این چالش و آزمون‌ها مانند موانعی هستند که شخصیت را در تصمیم خود مصمم می‌کنند. وی با عزمی راسخ و هدایت‌گری‌های «هادی»، موفق به پشت سر گذاشتن این آزمون‌ها می‌شود. این رشته‌ی به هم پیوسته آزمون‌ها، زمینه را برای امتحانی بزرگ‌تر فراهم می‌سازد. شخصیت همواره در حال فراگیری است و گاهی از راهنمایی‌های استاد نیز بهره‌مند می‌شود.

هر قدر نیاز شخصیت حیاتی‌تر باشد، قدرت مقابله و رویارویی وی با موانع افزایش می‌یابد و آزمون‌ها را با موفقیت بیشتری پشت سر می‌گذارد. آزمایش‌ها موقعیتی حساس را برای شخصیت به وجود می‌آورند. او در تضاد بین نیاز خود و وسوسه‌های درونی‌اش

گرفتار تردید می‌شود. توازن بین دو نیروی مخالف برآمده از درون شخصیت، گاهی به بحران می‌انجامد و کارکردی درام‌پردازانه می‌یابد.

۲. نیروی تخریب‌کننده

با زمینه‌ای که بت پرستان ایجاد کردند، بسیاری از بنی اسرائیل باگوساله‌ی سامری منحرف شدند. ظهور نیروی تخریب‌کننده فارغ از زمینه‌ی تاریخی آن، ضرورتی دراماتیک است و بدون آن، روایت دوره‌ی پنجم موسی شکلی خطی و یک‌نواخت می‌یابد. اگر سامری در داستان دوره‌ی پنجم موسی اختلال ایجاد نمی‌کرد، ماهیت درام این دوره کم‌رنگ و تا حد زیادی بی‌معنی می‌شد. در این صورت، موسی پس از دریافت وحی آسمانی در قالب تورات به میان قومش باز می‌گشت و روال عادی و روزمره‌ی زندگی از سر گرفته می‌شد. در واقع، سامری، نقش کنش‌گر بازدارنده و ضد قهرمانی را بازی می‌کند که بدون آن، بازگشت و ظهور موسی از جلوه می‌افتد و تأثیر درام روایت را از بین می‌برد. فریب‌کاری و گمراهی سامری باید باشد تا حضور موسی عمیق‌تر و اثرگذارتر باشد. باید در نظر داشت که ضد قهرمان نیز ابزار کنشی خاص خود را دارد و تنها قهرمان داستان نیست که به روایت، نیرو و تحرک وارد می‌کند. در بیشتر موارد، نیروی قهرمان، واکنشی علیه نیرو و کنش ضد قهرمان است. و چه بسا در برخی از موارد نیروی ضد قهرمان به توان و نیروی قهرمان می‌چربد. در داستان سامری با اینکه هارون، نماینده‌ی موسی برای هدایت و مدیریت قومش است، اما از پس ضد قهرمان یعنی سامری بر نمی‌آید. این موضوع به توان بالای نیروی تخریب‌گر سامری بازمی‌گردد که باگوساله‌ی ساختگی خود، قوم بنی اسرائیل را به گمراهی می‌کشد. در روایت شیعیان نیز خروج دجال چنان قدرتمند و فراگیر است که تنها ظهور شخصیت والایی چون حضرت مهدی توان مقابله با نیروی تخریب‌گرا را دارد. حضرت موسی علیه السلام وقتی غایب شد، قومش به واسطه‌ی انحراف‌گری سامری به محنت و فشار، مشقت و ذلت دچار شدند. این موضوع در مورد غیبت حضرت مهدی علیه السلام نیز مصداق دارد و شیعیان و دوستانش در زمان غیبت ایشان به منتهای سختی و فشار و ذلت می‌افتند.

۳. پاره میانی

هارون تلاش می‌کند وضعیت به هم ریخته را سامان دهد و دوباره به حالت و

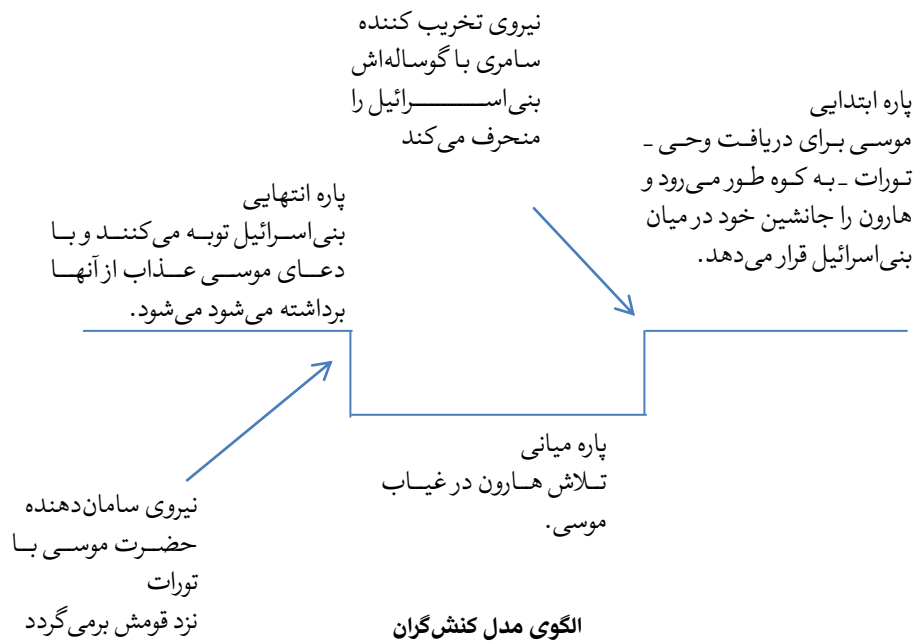
وضعیت ابتدایی برگرداند، اما به دلیل تأخیر حضرت موسی کاری از پیش نمی برد. در واقع، در این بخش، نیروی تخریب کننده اثر تخریبی و بازدارنده ی خود را بر جای گذاشته است و وضعیت تعادل اولیه را برهم می زند. بخش بزرگی از قوم بنی اسرائیل، بت پرست شده اند و از هارون نافرمانی می کنند. خروج از وضعیت تعادل، سرآغاز رویدادهایی است که ضرورت بازگشت و ظهور موسی را پررنگ ترمی سازد. این بخش از زندگی حضرت موسی و داستان غیبتش با غیاب امام عصر علیه السلام هم خوانی دارد که در زمان غیبت او، بدی و بت پرستی (در قالب تجمل گرایی و دوری از خدا)، زمین را فرا می گیرد. در روایت غیبت امام مهدی علیه السلام، دجال به عنوان کنش گر بازدارنده و خود امام در مقام کنش گریستننده عمل می کنند.

۴. نیروی سامان دهنده

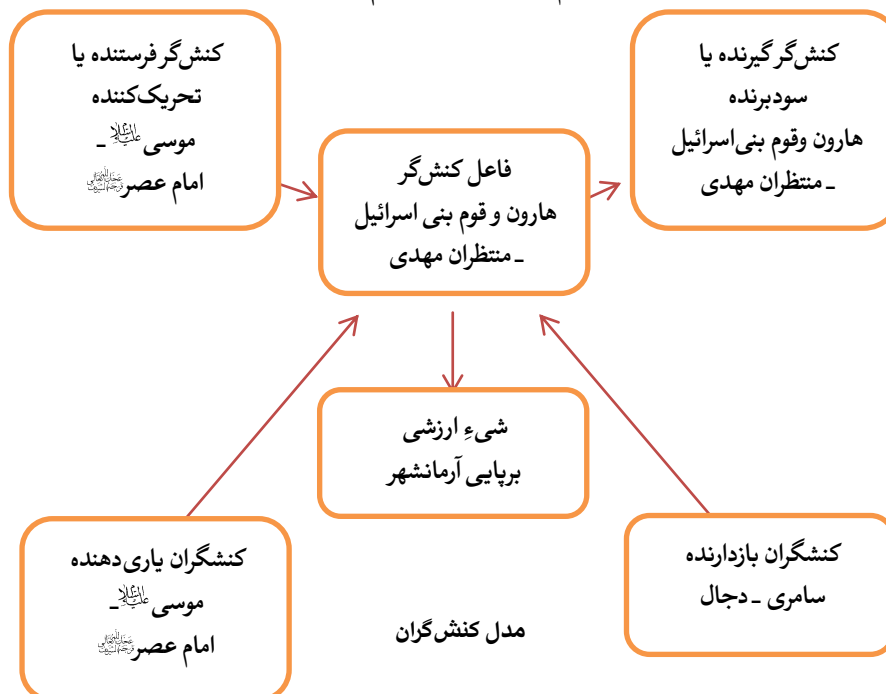
نیروی سامان دهنده به زمانی برمی گردد که حضرت موسی با تورات نزد قومش برمی گردد و از بت پرستی قومش عصبانی می شود. بازگشت موسی، فریب کاری سامری را برملا می سازد و قوم بنی اسرائیل را متوجه اشتباه خود می کند. تمام مقدمات روایی که در غیاب موسی شکل می گیرد (فریب کاری سامری، تردید و گمراهی قوم بنی اسرائیل و بی نتیجه ماندن تلاش های هارون برای هدایت قوم)، گرچه شکل انحراف گونه و ناامیدکننده ای دارند، اثر سامان دهنده ی بازگشت و حضور موسی را آشکارتر می سازند. سامان بخشی وقتی معنا می یابد که وضعیت تعادل یک جامعه و قوم برهم خورده باشد. ضرورت درام نیز اقتضا می کند پاره ی میانی وجود داشته باشد، وگرنه نیروی سامان دهنده معنا نمی یابد. وجود و ظهور منجی مستلزم نابسامانی وضعیتی است که منجی را برمی انگیزاند تا وضعیت آرمانی یا سامان مند را برپا دارد. در واقع، نقش منجی (که در اینجا هم حضرت موسی را شامل می شود و هم امام عصر علیه السلام را) هم برکنش گر فرستنده و هم برکنش گریاری کننده دلالت دارد.

۵. وضعیت انتهایی

بنی اسرائیل توبه می کنند و با دعای موسی، عذاب از آنها برداشته می شود. در روایت ظهور امام غایب نیز جامعه بشری از شرفساد و ظلم و بیداد بیدادگران زمانه رهایی می یابد و به سوی آرمان شهر و جامعه مطلوب قدم برمی دارد.



الگوی زیر، مدل کنش گران را در دو روایت تاریخی یاد شده (داستان دوره پنجم حضرت موسی و داستان ظهور امام عصر علیه السلام)، ترسیم می کند:



اکنون براساس الگوی پی‌رنگ روایی، نحوروایی این دو روایت را می‌توان این گونه ارزیابی کرد و تطبیق داد: فاعل کنش گریعنی هارون و منتظران مهدی علیه السلام به طرف «شیء ارزشی» خود یعنی «برپایی جامعه‌ی مطلوب» با برگشتن موسی و ظهور امام غایب متمایل می‌شود. هنگامی که فاعل کنش گربه طرف شیء ارزشی می‌رود، کنش گر بازدارنده یعنی «سامری» و «دجال» مانع این عمل می‌شود. بنی اسرائیل بت پرست می‌شوند و فاعل کنش گربه شیء ارزشی خود نمی‌رسد. این فاعل کنش گر با برگشتن موسی و ظهور امام عصر، بنی اسرائیل و جامعه‌ی جهانی را به خود جلب می‌کند و بنی اسرائیل و جامعه بشری با توبه‌ی خود، عذاب را دفع می‌کنند و فاعل کنش گردوباره به طرف شیء ارزشی متمایل می‌شود و به آن می‌رسد. با رسیدن فاعل کنش گربه شیء ارزشی، کنش گرسودبرنده یعنی خودش و تمام انسان‌های مؤمن روی زمین از آن سود خواهند برد. الگوی بالا تمام این نحوروایی را به خوبی به نمایش گذاشته است. در واقع، این الگویی است که آن را در دیگر داستان‌هایی که حول محور غیبت و منجی شکل گرفته‌اند، می‌توان دید و تعمیم داد. این روش به ما اجازه می‌دهد تا این گونه روایت‌ها را به نظام اصلی و پایدارشان تقلیل دهیم. این تقلیل به معنای کاستن از نظام معنایی روایت‌ها نیست، بلکه همه آنها را برمدار منظومه واحدی از عناصر ثابت برقرار می‌سازد و سبب می‌شود روایت‌ها فارغ از جزئیات متفاوتشان، الگوی واحدی را برتابند و از دستور زبان روایی واحدی سرمشق بگیرند.

نتیجه‌گیری

خواست درونی بشر، دست‌یابی به وضعیت مطلوب ترنسبت به وضعیتی که است در آن به سر می‌برد. رفتن از وضعیتی به وضعیت دیگر، نیازمند کنش و واکنشی است که برساننده‌ی رخداد است. در مفهوم انتظار برای منجی، دانش دینی ما یادآور می‌شود که با ظهور منجی، وضعیت نامتعادل انسانی به سمت وضعیتی بهتر و آرمانی ترمی‌رود. در واقع، الگوی کلی مفهوم منجی و سلسله مفاهیم مرتبط با این مفهوم، گذر از وضعیت نامتعادل و بحرانی به سمت وضعیت پایدار مطلوب است. پراپ این قاعده را این گونه خلاصه می‌کند: «تغییر از یک پاره به پاره درست شده دیگر». در راستای تحقق این الگو، مؤلفه‌های چندی دست به دست هم می‌دهند تا سیر این گذار تکمیل شود، به نحوی که

در قالب یک روایت تاریخی ثبت و ضبط شود. به عبارت دیگر، این سیروگذار از منطقی روایی برخوردار است که بدون برخی مؤلفه‌ها، روایت کامل و محکم و استواری شکل نخواهد گرفت. این مؤلفه‌ها در حکم ثوابت روایی هستند و در روایت‌های گوناگون نمود می‌یابند. در دو روایت تاریخی غیبت امام عصر علیه السلام و غیبت موسی علیه السلام از میان قومش نیز شاهد شخصیت‌ها و موقعیت‌های یکسانی هستیم که از الگوی روایی یکسانی بهره می‌گیرند. با در نظر داشتن الگوی ساختاری پراپ و بحث‌های تکمیلی گرمس در می‌یابیم که این دو داستان و روایت برپایه‌ی ساختار مشابهی از عناصر تشکیل‌دهنده استوارند که به ما اجازه می‌دهند هر دو روایت و نیز روایت‌های هم‌جنس با این روایت‌ها را در شمار گفتمان دینی غیبت و منجی جای دهیم. غرض از تطبیق دو روایت منجی که در مقاله به آن اشاره شد، تنها ذکر همسانی و تطبیق صرف این دو روایت نیست، بلکه اشاره به ساختار مشترکی دارد که می‌تواند در داستان‌های مشابه نیز ارائه و تحلیل شود. جان‌مایه روایت در جهان داستان‌های باستانی از روح و نظام قابل تطبیقی بهره می‌گیرد که با بررسی واحدهای تشکیل‌دهنده آنها و درک و دریافت مناسبات پنهان و همسان آنها، به روح و نظام مشترکشان رهنمون می‌شویم.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تأویل متن نشانه‌شناسی و ساختارگرایی، تهران: مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۸۷)، تصاویر دنیای خیالی، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، تهران: نشر فردا.
- تلخابی، حمید و نعمت باقری فرد (۱۳۹۴)، انتظار و کهن‌الگوی تغییر قهرمان، فصل‌نامه عصر آدینه.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵)، الجامع لاحکام القرآن (ج ۶)، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- محمدی اشتهازدی، محمد (۱۳۸۶)، قصه‌های قرآن، چاپ نهم، تهران: مؤسسه انتشارات نبوی.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴)، بحار الأنوار (ج ۵۱)، بیروت: مؤسسه الوفا.
- Reuter, Yves (1991), Introduction a l'analyse du Roman, Paris: Bordas.
- Riffaud, Alain (2002), Le Textelittéraire au college, Les eleves a l'oeuvre, Paris: CNDP.